

فقه واجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال دوازدهم، شماره بیست و چهارم (پاییز و زمستان ۱۴۰۴)



هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا

- جعفر بستان (نجفی) (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)
- سید جواد حسینی گرگانی (استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه)
- محمدجعفر طیبی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم)
- سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی)
- محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)
- محمدرضا فاضل کاشانی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)
- محمد قائینی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)
- سید محمد نجفی یزدی (استادیار جامعه المصطفی العالمیه)
- علی نهاوندی (استاد خارج حوزه علمیه قم)
- سعید واعظی (استاد خارج حوزه علمیه قم)

دوفصلنامه فقه و اجتهاد بر اساس نامه شماره ۱۲۱۲۳
شورای اعطای مجوزها و امتیازهای شورای عالی حوزه‌های
علمیه در جلسه مورخ ۱۴۰۱/۶/۱ از شماره دهم به رتبه
علمی - پژوهشی ارتقا یافته است.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)
معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد
تلفن: ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ / دورنگار: ۳۷۷۳۰۵۸۸ - ۰۲۵
سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com
پست الکترونیکی: mags@markazfeqhi.com
چاپ: گله - قم / قیمت: ۲۰۰ هزار تومان

نمایه شده در پایگاه‌های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)
Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)

صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)

مدیر مسئول:

آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

علی نهاوندی

دبیر تحریریه:

محمدجواد نصر آزادانی

دبیر اجرایی:

مهدی مقدادی داودی

ویراستار:

محمد شیرینکار موحد

مترجم انگلیسی:

علی رشیدآبادی

طراح:

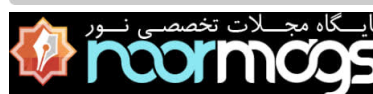
حمیدرضا پورحسین

صفحه‌آرا:

محسن شریفی



مؤسسه استنادی و پایش علم و فناوری
جهان اسلام (ISC)



Examining the Establishment of Retaliation (Qisas) in the Case of Coercion to Murder an Ancestor

Mohammad Jafar Sadeghpour¹

Fatemeh-Elnaz Yousefi²

Abstract

According to jurisprudential fatwas and Article (419) of the Islamic Penal Code, in cases of intentional homicide, the implementation of qisas and direct involvement in it is the right of the victim's heirs. However, in some instances of perpetrating a crime, doubts arise regarding the establishment of this right. One such case is when an heir coerces someone to murder their ancestor, and the coerced individual commits the murder. The source of ambiguity in establishing the right of qisas for the heir is that they themselves compelled the perpetrator to kill their ancestor and, in essence, provided the cause for the committed murder. Furthermore, the coercion implying the heir's strong consent to the commission of the murder can be another reason for the forfeiture of their right to qisas. Nevertheless, the generality of the proofs for establishing the right of qisas for the heirs, as well as the non-impact of their consent on the forfeiture of this right, are among the reasons that strengthen the qisas of the coerced individual. In this paper, by gathering sources and data through a library-based approach, and with a descriptive-analytical perspective, the conclusion has been reached that the heir (mukrih - coercer) cannot, in the capacity of the holder of the right of qisas, exact qisas from the coerced individual in return for the murder of the ancestor, because their act of coercion forfeits the right of qisas.

Keywords: Coercion, Qisas, Consent, Heir, Ancestor, Heirs of the victim.

1. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Law, Shahrekord University, Chaharmahal and Bakhtiari, Iran; Mohammad.sadeghpour@sku.ac.ir

2. Level-Three Student, Al-Zahra University (S), Qom, Iran; Fatemehelnaz.yousefi@gmail.com

فقه واجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی

سال دوازدهم، شماره بیست و چهارم (پاییز و زمستان ۱۴۰۴)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۱

بررسی ثبوت قصاص در فرض اکراه بر قتل مورث

محمدجعفر صادق پور^۱

فاطمه‌الناز یوسفی^۲

چکیده

مطابق فتاوی فقهای و ماده (۴۱۹) قانون مجازات اسلامی، در فرض ارتکاب قتل عمد، اجرای قصاص و مباشرت در آن حق ولی دم به شمار می‌رود. درعین حال، در برخی صور تحقق جنایت، تردیدهایی در ثابت بودن این حق، وجود دارد. یکی از این موارد، حالتی است که وارث، شخصی را بر قتل مورث خود اکراه نماید و مکره مورث را به قتل برساند. منشأ ابهام در ثبوت حق قصاص برای وارث این است که وی خود شخص قاتل را بر قتل مورث خود واداشته است و اساساً وی موجبات قتل ارتكابی را فراهم ساخته است. همچنین تضمّن اکراه بر وجود رضایت شدید وارث بر ارتکاب قتل می‌تواند وجه دیگری برای سقوط حق قصاص وی باشد. درعین حال، عمومیت ادله ثبوت حق قصاص برای اولیای دم و همچنین عدم تأثیر رضایت آنان در سقوط این حق از جمله دلایلی است که قصاص شدن مکره را تقویت می‌کند. در این نوشتار، ضمن گردآوری منابع و داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای، با رویکردی توصیفی - تحلیلی این نتیجه حاصل آمده که وارث (مکره)، نمی‌تواند در قامت صاحب حق قصاص، مکره را در ازای قتل مورث، قصاص نماید؛ زیرا اعمال اکراه از سوی وی مسقط حق قصاص خواهد بود. واژگان کلیدی: اکراه، قصاص، رضایت، وارث، مورث، اولیای دم.

۱. استادیار گروه فقه و حقوق دانشگاه شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ایران؛

Mohammad.sadeghpour@sku.ac.ir

۲. دانش‌پژوه سطح سه جامعه الزهراء (ع)، قم، ایران؛ Fatemehelnaz.yousefi@gmail.com

مقدمه

اکراه به معنای واداشتن دیگری بر فعل یا ترک فعلی به واسطه تهدید نمودن اوست. روشن است که در چنین وضعیتی شخص اکراه شده فاقد رضایت است و علی‌رغم میل باطنی و رضایت درونی خود مرتکب رفتار خلاف قانون شده است. (گلدوزیان، ۱۳۸۶، ص ۲۴۸) از همین رو، در نصوص شرعی، مسئولیت شخص مکره، رفع شده است؛ همان‌طور که در مجموعه‌ای از روایات، همانند روایت نبوی ذیل انگاره فوق بدین شکل بازتاب یافته است: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ: الْخَطَا وَالنَّسْيَانُ وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يَطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَقَةٍ (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۹؛ مجلسی، ۱۳۹۲، ج ۵، ص ۳۰۳؛ مسئولیت) نه چیز، از اَمَّت من برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه بدان اکراه شوند، آنچه نمی‌دانند، آنچه از توانشان بیرون است، آنچه بدان ناچار شوند، حسادت، فال بد زدن، و تفکر و سوسه‌آمیز در آفرینش، تا زمانی که به زبان آورده نشود.»

در همین راستا، قانون مجازات اسلامی نیز اکراه غیرقابل تحمل را موجب عدم مجازات اکراه شونده دانسته است و مقرر نموده است: «هرگاه کسی بر اثر اکراه غیر قابل تحمل، مرتکب رفتاری شود که طبق قانون، جرم محسوب می‌شود مجازات نمی‌گردد.»

درعین حال، مقنن در این مقرر، تصمیم‌گیری در خصوص جرایم موجب حدود و قصاص را به مقررات مربوط به هر یک از این نوع جرایم احاله داده است. از همین رهگذر، وفق ماده (۳۷۵) ق.م.ا در جرم قتل، اکراه موجب سلب مسئولیت و اسقاط قصاص نمی‌شود؛ بنابراین اگر (الف) توسط (ب) اکراه شود تا (ج) را به قتل برساند، (الف) به‌هیچ‌وجه مجاز به قتل نیست و اگر مرتکب قتل شود، قصاص می‌شود و اکراه‌کننده یعنی (ب)، به حبس ابد محکوم می‌گردد. ماده (۳۷۵) ق.م.ا در این باره مقرر می‌دارد: «اکراه در قتل مجوز قتل نیست و مرتکب، قصاص می‌شود و اکراه‌کننده، به حبس ابد محکوم می‌گردد.»^۱

۱. البته مطابق دو تبصره ماده (۳۷۵) ق.م.ا، اگر اکراه‌شونده طفل غیرممیز یا مجنون باشد فقط اکراه‌کننده محکوم به قصاص است و اگر اکراه‌شونده طفل ممیز باشد عاقله او دیه مقتول را می‌پردازد و اکراه‌کننده به حبس ابد محکوم می‌شود.

حکم این ماده در صورتی که منشأ اکراه، تهدید به قتل نباشد مورد اجماع و اتفاق نظر فقهاست و در صورتی که منشأ اکراه، تهدید به قتل توسط اکراه‌کننده باشد، مشهور فقها (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۴) باز هم حکم فوق را جاری می‌دانند و مهم‌ترین مستند شرعی ایشان، روایاتی است که از ائمه معصومین علیهم‌السلام در این زمینه وارد شده است؛ (کلینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۲۰؛ عاملی، ۱۴۰۱، ج ۲۹، ص ۱۶۸) چنان‌که در روایت صحیح‌ه‌ای از امام باقر علیه‌السلام در مورد کسی که به شخصی دستور می‌دهد تا دیگری را بکشد، پرسش شد. امام علیه‌السلام فرمود: «مباشر کشته می‌شود و دستوردهنده زندانی می‌شود تا در زندان بمیرد.» (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۳) وفق تلقی مشهور فقها^۱ از اطلاق روایات، قداست نفس انسانی مستلزم عدم امکان سلب حیات از یک انسان بی‌گناه، حتی در صورت تهدیدشدن به مرگ است؛ لذا همان‌طور که اطلاق ماده (۳۷۵) ق.م.ا هم نشان می‌دهد، حتی در صورتی که تهدید به کشتن بیش از یک نفر باشد، اکراه شونده نمی‌تواند یک انسان بی‌گناه را برای رهایی دادن چند نفر از مرگ، به قتل رسانیده و با استناد به اکراه از قصاص بگریزد. (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۷، ص ۳۲۱)

علاوه بر مقررات فوق یکی دیگر از احکام مربوط به قتل اکراهی، مطالبه قصاص اکراه شونده است. در جنایت بر نفس، برای اجرای قصاص مطالبه ولی دم ضروری است. ولی دم نیز وفق ماده (۳۵۱) ق.م.ا، «همان ورثه مقتول است به‌جز زوج یا زوجه او که حق قصاص ندارند.» با توجه به این مقررات، اگر (الف) با تهدید (ب) وی را بر قتل (ج) که مورث (الف) است، اکراه نماید، و (ب) در پی این اکراه، (ج) را به قتل برساند، (ب) محکوم به قصاص می‌شود و (الف) محکوم به حبس ابد. حال، بر فرض که تنها مورث (ج) همین شخص اکراه‌کننده بوده، مطالبه قصاص (ب) بر عهده وی است. یعنی اکراه‌کننده (مکره) بایستی قصاص اکراه شده (مکره) را مطالبه نماید تا بتوان قصاص را جاری نمود. در چنین فرضی این پرسش پیش خواهد آمد که آیا اکراه شدن (ب) توسط (الف) خود موجب نمی‌شود که وی نتواند اکنون در قامت ولی دم قصاص او را مطالبه نماید؟ سؤال دیگری که در این جا

۱. البته برخی از فقها دیدگاه‌های دیگری ارائه نموده‌اند که ما در این نوشتار با توجه به موضوع مقنن، دیدگاه مشهور را ملاک قرار داده‌ایم.

مطرح می‌شود این است که آیا رضایت ولی دم بر قتل مورث خود، مسقط حق قصاص و سلب این حق از وی است یا خیر؟ و به بیان دیگر آیا حق قصاص برای ولی دم که در فرض فوق، اکراه‌کننده بر قتل مورث خود است، همچنان به قوت خود باقی است یا خیر و آیا رضایت و بلکه اکراه وی، موجب سقوط حق قصاص از او می‌گردد یا خیر؟ گرچه در خصوص مسئله کلی اکراه بر قتل یا تأثیر رضایت بر سقوط قصاص پژوهش‌های مختلفی به رشته تحریر درآمده؛^۱ اما پیرامون موضوع این نوشتار تاکنون پژوهشی سامان نیافته است. از این رو، شایسته است با رویکردی توصیفی و تحلیلی به بررسی این موضوع پرداخته شود. در همین راستا، در این نوشتار ابتدا وجوه و احتمالات مختلف در زمینه پرسش مطرح شده در بالا طرح و آنگاه به ارزیابی آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱. ثبوت حق استیفای قصاص برای وارث

در این احتمال، وارث که اکراه‌کننده در قتل مورث خود است، به دو دلیل می‌تواند به مثابه ولی دم درخواست قصاص مکره یا اکراه شونده را نماید و وی را قصاص کند. این دو دلیل عبارت‌اند از:

۱-۱. حق قصاص، حق طبیعی ولی دم

قصاص، حق طبیعی ولی دم است و به اولیای دم واگذار گردیده است. مطابق این نگاه، قصاص در ابتدا و از بدو ارتکاب قتل، به مثابه حقی برای اولیای دم، به ایشان تعلق خواهد یافت و نه اینکه از آن مقتول باشد و از ناحیه وی به اولیای دم منتقل گردد. این نگاه متکی به دلایل و مستندات متعددی است که از آن جمله می‌توان به آیه ۳۳ سوره اسراء اشاره نمود که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ

۱. به عنوان نمونه: ر.ک: تبار، حسن؛ فلاح، امین (۱۳۹۶)، بهار حکم اکراه به قتل و مستندات آن در فقه امامیه و حقوق ایران، پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، ۱۳ (۴۷)، ص ۹۲-۷۱؛ قدسی، سیدابراهیم؛ پرستش، عبدالله (۱۳۹۹)، زمستان جایگاه فقهی حقوقی اکراه در جنایت علیه تمامیت جسمانی در حقوق کیفری ایران و فرانسه. پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، ۱۷ (۶۲)، ص ۱۵۴-۱۳۵؛ آقایی‌نیا، حسین؛ عالمی طامه، محمد مهدی (۱۳۹۰)، تابستان تأثیر رضایت پیشین مجنی علیه در سقوط قصاص و دیه. حقوق اسلامی، ۸ (۲۹)، ص ۱۳۱-۱۱۱.

سلطاناً و کسی که مظلوم کشته شود برای ولی او سلطه قرار دادیم.»

بر پایه این آیه شریفه، قصاص سلطنت و حقی است که استیفا یا گذشت از آن، به دست ولی دم است. قصاص به مثابه میراث نیست که مقتول آن را به ارث گذاشته باشد، بلکه حقی است که از ابتدا برای ولی دم پیش‌بینی شده است و دیگران در آن سهمی ندارند. حتی مطابق نظر برخی فقها، «مقتول بعد از آنکه مورد جنایت قرار گرفت و پیش از آنکه بمیرد، در آن حقی ندارد و نمی‌تواند آن را ببخشد یا مصالحه به دیه یا غیر آن نماید؛ زیرا اصلاً او حقی در آن ندارد. البته برای قصاص عضو، اعم از قطع و جرح حکمی دیگر است» (جوادی آملی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۵). همان‌گونه که آیه ۹۲ سوره مبارکه نساء که از تعلق دیه جنایت غیر عمد به اهل مجنی‌علیه یاد کرده: ﴿فَدِيَّةٌ مِّنْ أَمْوَالِهِ﴾ مؤید این دیدگاه است که دیه نیز در قتل غیر عمد به اولیای دم تعلق می‌گیرد و نه به شخص مجنی‌علیه؛ بنابراین وقتی قصاص حق اولیای دم است پس باید اجرای قصاص منوط به اجازه، درخواست و تقاضای ولی دم باشد؛ زیرا حق او است و اگر او از حق خود بگذرد هیچ‌کس نمی‌تواند قاتل را قصاص کند. چنان‌که محقق خویی در این زمینه می‌نویسد: «اگر بر مسلمانی قصاص واجب شود، غیر از ولی دم، بدون اذن ولی دم او را بکشد، این قاتل باید قصاص شود» بعد می‌فرماید: «در این مسئله هیچ‌گونه خلاف و اشکالی نیست برای اینکه قاتل نسبت به غیر اولیای دم، محقون الدم است؛ بنابراین اگر غیر از ولی دم او را بکشد، این کشتن ظلماً و عدواناً است پس باید قصاص شود» (خویی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۶۹). حال با تکیه بر آنچه بیان شد، روشن است که وارث گرچه قاتل را بر قتل مورث اکراه نموده است، اما در هر صورت ولی دم محسوب می‌شود و بر پایه آیه شریفه فوق‌الذکر سلطنت بر قصاص دارد؛ لذا حق قصاص بر اساس مستندات فوق، ثابت است و اگر قرار باشد این حق سلب شود و یا مورد مناقشه قرار گیرد، دلیل مستقل لازم دارد که در اینجا مفقود است. به عبارت رساتر، از یک سو، مطابق ادله فوق، ثبوت حق قصاص برای وارث مسلم است و از سوی دیگر، سلب آن نیازمند دلیل است که مفقود است؛ لذا ولی دم بودن وارث از آن‌رو که قصاص حق ابتدایی اوست، خود موجب ایجاد سلطنت بر قصاص است و سلب این سلطنت نیازمند دلیل مستقل است.

۱-۲. مؤثر نبودن رضایت به امر نامشروع در اسقاط قصاص

دلیل دیگری که در عرض دلیل پیشین و فارغ از تعلق حق قصاص به ولی دم مطرح می‌شود این است که مطابق دیدگاه برخی فقها از آنجایی که رضایت مجنی‌علیه بر قتل خویش، موجب سقوط حق قصاص از اولیای دم نمی‌گردد، لذا به طریق اولی، با رضایت وارث یا ولی دم به قتل مورث در قالب اکراه نمودن قاتل، حق قصاص از وارث یا ولی دم ساقط نمی‌گردد. وجه اولویت در بررسی ادله ارائه شده توسط این دسته از فقها روشن می‌گردد. مطابق دیدگاه فقها، در تعلیل این مسئله که رضایت مجنی‌علیه بر قتل خویش، مسقط حق قصاص از اولیای دم نیست، می‌توان باتکیه بر چند مقدمه به استنتاج فوق نائل آمد؛ بدین توضیح که از یک سو اذن مجنی‌علیه را در تجویز جنایت و از بین بردن وصف عدوان از رفتار مرتکب، مؤثر و مکفی ندانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۸۲) و از سوی دیگر، باتوجه به عدم تأثیر اذن در جهت تجویز و اباحه جنایت، نتیجتاً عموم ادله قصاص را مرجع و مبنای صدور فتوا قلمداد کرده‌اند. از زاویه دیگر، از آنجایی که انسان حق اتلاف نفس خود را ندارد، لذا رضایت وی بر اتلاف نفس خود در گستره حق و سلطه وی نیست تا بتواند مسقط قصاص باشد؛ (اردبیلی، ۱۴۰۹، ج ۱۳، ص ۳۸۹؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۲، ص ۵۳) بر این مبنا، وقتی اذن در اتلاف نفس، گناه و معصیت است، لذا بر این امر نامشروع اثر شرعی مترتب نخواهد شد و در حکم عدم اذن است. (کاشانی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۳۶) بر این پایه، مستظهر از ادله، ثبوت حق قصاص برای اولیای دم است؛ هرچند پیش‌تر مجنی‌علیه به ارتکاب جنایت رضایت داده باشد. (خویی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۱۶-۱۷) همین چگونگی در خصوص رضایت وارث به قتل مورث نیز صادق است؛ زیرا در این فرض نیز وارث به مثابه ولی دم، پیش از جنایت به امری نامشروع رضایت داده است و این امر نامشروع نمی‌تواند مسقط حق قصاص باشد. اولی بودن عدم تأثیر این اذن نسبت به اذن مجنی‌علیه در این است که به هر روی، در فرض اذن خود مجنی‌علیه، با اینکه مبانی سلطنت بر نفس هم وجود داشته چنین اذنی کارگر نشده است در فرض اکراه بر قتل مورث که اساساً این مبانی هم قابل طرح نیست؛ چراکه وارث پیش از جنایت، اساساً هیچ مداخلیت و موضوعیتی در ارتباط با جان و حق قصاص مورث نداشته است تا پیرامون کارگر بودن اذن او سخن گفته شود.

۱-۳. مؤثر نبودن اسقاط ما لم يجب

بنا بر تصریح برخی فقها، «مادام که مجنی علیه زنده است و مرگ رخ نداده، اساساً حق قصاص نفس محقق نشده و نمی تواند در ملک او وارد شود؛ چه آنکه حق قصاص، لحظه ای پس از مرگ ثابت و مسلم می شود، نه پیش از آن؛ اما در این لحظه، نه تنها قربانی قادر به تملک هیچ چیز و از آن جمله حق قصاص خویش نیست که حقوق خود را نیز نسبت به اموال و دارائی های خود از دست می دهد». (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۲۸-۴۲۹) همچنین برخی در تعلیل عدم تأثیر اذن در سقوط قصاص گفته اند: پذیرش تأثیر رضایت، مستلزم اسقاط مالم يجب است که عقلاً امری باطل و ممتنع است؛ (یزدی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۴۲) زیرا مطابق قاعده، «دینی می تواند مورد ابراء واقع و ساقط شود که به هنگام ابراء در ذمه مدیون موجود باشد؛ بنابراین اسقاط دینی که در آینده ممکن است وجود پیدا کند، صحیح نیست؛ هرچند که سبب آن فعلاً موجود باشد» (شهیدی، ۱۳۶۸، ص ۷۰؛ امامی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۳۴). حق قصاص نیز اصولاً پس از وقوع قتل ثابت می شود و قبل از ارتکاب قتل، برای مقتول یا اولیای دم حقی ثابت نشده است تا امکان اسقاط آن فراهم گردد. (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵، ص ۴۸؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص ۳۹۷؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۵۳؛ خویی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۱۶-۱۷)

از مطالبی که در سطور پیشین گذشت می توان این نتیجه را گرفت که وقتی رضایت خود مجنی علیه بر جنایت علیه وی رافع قصاص نیست، رضایت یا اکراه وارث نیز نمی تواند رافع حق قصاص باشد؛ زیرا پذیرش تأثیر رضایت وی در اسقاط حق قصاص، مستلزم اسقاط مالم يجب است؛ چراکه حق قصاص پس از وقوع قتل ثبوت می یابد و قبل از مرگ برای اولیای دم، حقی ثابت نشده تا با رضایت ایشان، حق قصاص ساقط شود.

۲. عدم ثبوت حق استیفای قصاص برای وارث

در این رویکرد، وارث که اکراه کننده به قتل مورث خود است، به سه دلیل نمی تواند به مثابه ولی دم درخواست قصاص مکره یا اکراه شونده را نماید. این سه دلیل عبارت اند از:

۲-۱. رضایت، مسقط حق استیفای قصاص

یکی از ادله‌ای که می‌توان به وسیله آن، عدم ثبوت حق قصاص برای وارث را نتیجه گرفت این است که از آنجایی که با رضایت مجنی‌علیه بر قتل خویش، حق قصاص از اولیای دم ساقط می‌گردد، لذا در فرض ما نیز با رضایت وارث بر قتل مورث خویش، بلکه بالاتر از آن با اکراه وارث بر قتل مورث خود، حق استیفای قصاص از وارث سلب می‌شود.

برخلاف آنچه در ضمن نظریه نخست گفته شد، رضایت مجنی‌علیه بر قتل خویش، مسقط حق قصاص از اولیای دم است و از همین جا می‌توان دریافت که رضایت اولیای دم به شکلی روشن‌تر، مسقط حق خودشان خواهد بود. در همین راستا باید توجه داشت، برخی از فقها رضایت مجنی‌علیه را در اسقاط ضمان ناشی از جنایت مؤثر دانسته‌اند و در چنین وضعیتی معتقد به عدم ثبوت قصاص شده‌اند. بر اساس این دیدگاه که منتسب به مشهور فقها است (اردبیلی، ۱۴۰۹، ج ۱۳، ص ۳۹۷) «درخواست بیمار، موجب اسقاط حق وی نسبت به قصاص می‌شود و پس از مرگ، اولیای دم نمی‌توانند تقاضای قصاص کنند؛ زیرا حق وارث، فرع بر حق بزه‌دیده است» (محقق حلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۹۷۶؛ محقق اردبیلی، ۱۴۰۹، ج ۱۳، ص ۳۹۷) و «همچنان که ولی دم می‌تواند قصاص را ساقط کند، به طریق اولی، مجنی‌علیه نیز استحقاق این اسقاط را دارد و بلکه پیش از دیگران شایسته این امر است» (روحانی، ۱۴۱۴، ج ۲۶، ص ۳۳)؛ زیرا جنایت علیه وی انجام شده است.

محقق حلی در ضمن مباحث قصاص تصریح کرده است که اگر شخصی به دیگری بگوید: «مرا بکش؛ وگرنه تو را می‌کشم» قتل او جایز نخواهد بود؛ زیرا اذن وی، رافع حرمت و ممنوعیت قتل نیست. اما درعین حال، اگر مرتکب قتل او شود، قصاص ثابت نمی‌شود؛ زیرا مقتول شخص ممیزی بوده که حق خویش را با اذن خود ساقط کرده و وارث هم در این مورد حقی ندارد. (محقق حلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۳۶۳) این دیدگاه مبتنی بر ثبوت حق قصاص به مثابه حق ابتدایی مجنی‌علیه است؛ (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۴۱، ص ۲۴۸) به طوری که این حق در آخرین لحظه حیات، برای وی ثابت شده و اولیای دم فقط پس از مرگ مجنی‌علیه در استیفای این حق ولایت

می‌یابند. (کاشانی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۲۴۸) به عبارت دیگر، «حق قصاص، اولاً و بالذات حق مقتول است که در قالب ارث به وارث منتقل می‌شود؛ چنان‌که دیه نیز به دست بیمار سپرده شده و در امور استعلاجی و درمانی، نص و اجماع بر جواز برائت طیب به وسیله بیمار دلالت دارد» (حسینی شیرازی، بی‌تا، ص ۶۵). به علاوه از آنجاکه «دیه، بدل قصاص است، حکم قصاص نیز مانند دیه خواهد بود و همچنان که مجنی‌علیه می‌تواند قبل از حدوث جنایت، دیه را ساقط کند، حق اسقاط قصاص را نیز دارد. از این رو ایرادات وارد، مبنی بر عدم ثبوت حق قصاص برای مجنی‌علیه قبل از مرگ و نیز پس از آن، به این دلیل که وی فاقد اهلیت در تملک این حق است، در برابر ظواهر ادله شرعی غیرقابل اعتنا خواهد بود». (حسینی شیرازی، بی‌تا، ص ۶۵) مقنن نیز گرچه در هیچ مقرره‌ای به تأثیر رضایت مجنی‌علیه بر قصاص جانی تصریح نکرده، اما عفو جانی توسط بزه‌دیده را قبل از مرگ، موجب سقوط قصاص دانسته و در ماده (۳۶۵) قانون مجازات اسلامی مقرر نموده است: «در قتل و سایر جنایات عمدی، مجنی‌علیه می‌تواند پس از وقوع جنایت و پیش از فوت، از حق قصاص گذشت کرده یا مصالحه نماید و اولیای دم و وارثان نمی‌توانند پس از فوت او، حسب مورد، مطالبه قصاص یا دیه کنند».

مفاد این مقرره که مطابق دیدگاه گروه کثیری از فقها است (شهید اول، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۱) از آن جهت که از مصادیق «اسقاط ما لم یجب» شمرده شده، مخالفت برخی از فقها را برانگیخته است. (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۶۳) در حالی که اولاً: در مسئله رضایت مجنی‌علیه، اگر قرار باشد با دید فلسفی به موضوع نگریسته شود، اسقاط قبل از وجوب و بعد از وجود سبب، صحیح است و ایرادی بر آن نیست؛ زیرا هر چند قتل در این حال، محقق نشده است؛ اما سبب پیدایش آن، یعنی جرح منجر به مرگ، موجود گشته و «در اصول شرع، سبب منجر به امر جانشین آن امر می‌شود. از این رو با احراز سبب وجود قتل (جرح)، عفو که تعجیل در حکم بعد از وجود سبب آن است، جایز خواهد بود». (یزدی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۴۲) ثانیاً: اساساً نیازی به این دقت‌های فلسفی نیست؛ زیرا عرف رضایت مجنی‌علیه را به ایراد جنایت بر خود، نوعی اقدام علیه خویش تلقی کرده و باتوجه به حق شخصی بودن قصاص، قصاص

جانی را در فرض رضایت مجنی علیه برنمی‌تابد و اینکه جنایت رخ داده و بعد رضایت داده شده یا هنوز رخ نداده را دخیل در موضوع ندانسته و مجنی علیه را صاحب اختیار مطلق در این زمینه قلمداد می‌کند. بر پایه این مهم، می‌توان گفت از آنجایی که رضایت مجنی علیه بر قتل خویش، موجب سقوط حق قصاص است؛ در فرض ما نیز، رضایت بلکه اکراه صاحب حق قصاص یا ولی دم بر قتل مورث خویش، موجب سقوط حق قصاص است. زیرا وی نیز با اکراه دیگری بر قتل مورث، رضایت خود را به قتل مورث مؤکداً اعلام داشته است در نتیجه حق استیفای قصاص را ندارد.

یک مسئله مهم و اساسی در اینجا باقی می‌ماند که عبارت است از ملازمه میان رضایت به قتل مورث و اسقاط قصاص. این مسئله از آن رو حائز اهمیت است که ممکن است کسی مدعی شود میان رضایت وارث به قتل و رضایت وی به اسقاط قصاص ملازمه‌ای نیست و در نتیجه از اذن و اکراه وارث به قتل مورث، نمی‌توان رضایت او نسبت به سقوط قصاص را فهم نمود. لکن چنین ادعایی به واسطه دقت در فتاوی فقیهان امامیه در مباحث و مسائل همگون در ابواب مختلف فقه، مخدوش به نظر می‌رسد. چرا که بسیاری از فقیهان امامیه میان اذن به اصل جنایت و اسقاط حق قصاص از شخص اذن‌دهنده چنان پیوستگی دیده‌اند که حتی در فرض انکار ملازمه منطقی میان آنها، وجود پیوستگی عرفی میان آنها قابل انکار نیست و از این رو، در چنین مواردی حکم به سقوط قصاص نموده‌اند؛ چنان‌که اگر شخصی به دیگری بگوید: «مرا بکش وگرنه تو را به قتل می‌رسانم». فقها این اذن و امر به کشتن را موجب سقوط حق قصاص از وی و بالتبع اولیای دم وی دانسته‌اند. (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۸۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۹۰) نظیر این حکم را در مباحث مربوط به زنا نیز می‌توان دید؛ آنجا که در فرض تحقق زنا مطاوعی، در قبال ازاله بکارت زانیه، ارش البکاره یا مهرالمثلی تعلق نخواهد گرفت. (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۵، ص ۸۹) هر چند وی منکر رضایت به ازاله بکارت باشد. در این گونه مسائل، فارغ از تحقق یا عدم تحقق ملازمه عقلیه، گویی اذن به اصل جرم یا جنایت مساوق با اذن به سقوط برخی ضمانت اجراهای حقوقی و کیفری تلقی شده است و شارع چنین پیش‌بینی

کرده که چتر حمایتی خود را نسبت به اذن‌دهنده محدود نماید؛ چراکه وی خود با اقدام نامشروع خود، زمینه سلب این حق را مهیا کرده است.

۲-۲. ولی دم محسوب نشدن اکراه‌کننده

ممکن است اسبابی موجب محرومیت وارث از دستیابی به ماترک مورث خویش شود که از آن به (موانع ارث) تعبیر می‌شود؛ بنابراین گاهی به دلایل و سبب‌هایی که پیش می‌آید، کسی که باید به طور طبیعی و مطابق احکام شرعی، از میت ارث ببرد، به صورت دائم یا موقت از آن محروم می‌شود. شمار موانع ارث در کتب فقهی تا بیست مانع ذکر شده است (عاملی، بی تا، ۲۵۳) و این موانع متعدد هستند از جمله: کفر، قتل، رقیت یا برده بودن، لعان، حمل و غایب بودن انسان. (مسعودی، ۱۳۷۸، ص ۱۰) در همین راستا، قانون‌گذار مدنی ایران در اعلام مانعیت قتل از ارث، اجماع فقهای امامیه را تبعیت کرده (نجفی، ۱۳۹۸، ص ۲۳) و در ماده (۸۸۰) مقرر نموده است: «قتل از موانع ارث است؛ بنابراین کسی که مورث خود را عمداً بکشد از ارث ممنوع می‌شود اعم از اینکه قتل بالمباشره باشد یا بالتسبیب و منفرداً باشد یا به شرکت دیگری.»

وجه ممنوعیت فوق را می‌توان این دانست که بدین طریق انگیزه‌های شوم وارث برای دستیابی به اموال مورث خنثی می‌شود (طباطبایی، ۱۳۰۷، ص ۳۴۲). از سوی دیگر، این ممنوعیت نوعی کیفر مدنی تلقی می‌شود که نشانگر بی‌لیاقتی وارث در تملک ترکه مقتول است. (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۱۰۸)

به هر روی، متکی به این مقرره، اگر تعبیر «تسبیب» در عبارت «قتل بالتسبیب» در ماده فوق، به معنای مطلق سببیت تلقی شود، اکراه کردن شخص بالغ عاقل به قتل دیگری را نیز می‌تواند نوعی سببیت در قتل دانست و در نتیجه وی را از ورثه مقتول به حساب نیاورد. اگر چنین باشد با توجه به ماده (۳۵۱) ق.م.ا که ولی دم را «همان ورثه مقتول» دانسته، می‌توان نتیجه گرفت اکراه‌کننده که ورثه مقتول به شمار نمی‌رود، تبعاً، ولی دم او هم به شمار نمی‌آید تا بتواند مطالبه قصاص نماید.

۲-۳. قاعده درء

دلیل دیگری که می‌توان با استناد به آن به عدم ثبوت حق قصاص برای وارثی که اکراه به قتل مورث خود نموده حکم نمود، قاعده درء است. قاعده درء یکی از ۱۵۹

قواعد حقوق جزای اسلامی است که متکی به روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «ادرؤوا الحدود بالشبهات: حدود را به شبهات دفع کنید» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۷۴) سامان یافته است. (محمودی، ۱۳۷۸، ص ۷۸) از قاعده فوق در جهت اسقاط قصاص قاتل در فرض رضایت مجنی علیه بهره برده شده است؛ بدین قرار که وجود رضایت و اذن از طرف مقتول، موجب می شود در ثبوت قصاص شبهه پدید آید و در نتیجه طبق قاعده «الحدود تدرأ بالشبهات» قصاص ساقط گردد؛ (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۸۹) بنابراین شبهه حاصل از اذن و رضایت مقتول، موجب سقوط قصاص می شود. «منشأ شبهه این است که تسلط وارث و ولی دم بر قاتل، ناشی از حق مورث است که پس از کشته شدنش به ورثه منتقل می شود و باتوجه به اذنی که خود مقتول به قاتل خویش داده، در واقع از چنین حقی محروم شده است؛ بنابراین، ورثه دارای حق منتقل از مورث خویش نیست تا تسلط بر قاتل داشته باشند و او را قصاص نمایند». (بجنوردی، ۱۳۷۲، ص ۱۵۴)

واقعیت این است که با توجه به کاربرست تعبیر «الحدود» در قاعده درء، شمول این قاعده نسبت به قصاص، محل تأمل است. درعین حال، برخی فقها تعبیر «الحدود» را منحصر در مجازات های حدی ندانسته اند؛ بلکه آن را به معنای مطلق مجازات دانسته و براین اساس، قصاص را نیز نوعی حد تلقی کرده و قاعده درء را پیرامون آن جاری ساخته اند. (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۴۰) پس از تعیین تکلیف این مسئله مبنایی، به نظر می رسد منعی برای تسری جریان قاعده درء نسبت به فرض این نوشتار وجود ندارد. چرا که همسان فرض رضایت مجنی علیه به قتل خود، رضایت وارث به قتل مورث خویش، بلکه بالاتر از آن، اکراه بر قتل مورث خویش، موجب حصول شبهه در ثبوت یا عدم ثبوت حق قصاص برای وی می شود و طبق قاعده «الحدود تدرأ بالشبهات» قصاص در این مورد نیز به واسطه شبهه پدید آمده، ساقط می گردد.

۳. ارزیابی دیدگاه ها

با تأمل در نظریات فوق و ادله و مستندات که برای اثبات آن ها ارائه شده می توان به نتایج زیر نائل آمد:

یک. حق طبیعی و مسلم بودن قصاص برای وارث نمی‌تواند با قطع نظر از ادله دیگر موجب ثبوت حق قصاص برای وارث (اکراه‌کننده) باشد؛ زیرا این حق بی‌تردید ثابت است و کسی در ثبوت آن تردیدی ندارد؛ منتها مادامی که عامل و دلیلی برای سلب آن بروز نیافته باشد. به عبارت دیگر، استناد به مسلم بودن حق قصاص زمانی پذیرفتنی است که دلیل بر سلب حق مذکور نباشد و در واقع از پاسخ‌دادن به دلایل نظریه عدم جواز قصاص، فارغ شده باشیم.

دو. ولی دم محسوب‌نشدن وارث در فرض اکراه بر قتل مورث مبتنی بر یک انگاره نادرست است و آن اینکه اکراه به قتل به نوعی ارتکاب قتل محسوب می‌شود؛ به عبارت دیگر، اکراه‌کننده به قتل، خود قاتل است. اما حقیقت این است که گرچه اکراه به قتل، جرم است و اکراه‌کننده زمینه قتل را فراهم ساخته است؛ اما در فرضی که شخص اکراه شده عاقل و بالغ است، قتل به اکراه‌کننده (وارث) مستند نیست و وی قاتل محسوب نمی‌شود؛ بلکه قاتل، مرتکب مباشری قتل یعنی شخص اکراه شده است؛ لذا وی به قصاص محکوم می‌شود؛ بنابراین، اساساً نمی‌توان اکراه‌کننده را قاتل برشمرد تا وی را ممنوع از ارث و خارج از زمره اولیای دم دانست.

سه. چنان‌که پیش‌تر هم اشاره شد، در اینکه آیا قاعده درء تنها در حدود جاری می‌شود یا شامل قصاص هم می‌گردد، اختلاف نظر وجود دارد. برخی فقها صراحتاً بیان داشته‌اند که قاعده درء را نمی‌توان در قصاص جاری دانست؛ زیرا در احکام مخالف عمومات و اصول باید به قدر متیقن اکتفا نمود و لذا جز در حدود نمی‌توان به قاعده مذکور استناد جست. (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱، ص ۲۵۸-۲۵۷) اگر از این مسئله مبنایی چشم‌پوشی شود و دیدگاهی مبنا قرار گیرد که قاعده درء را در قصاص هم جاری می‌داند، باز هم استناد به قاعده فوق در این نوشتار محل تأمل است. زیرا استناد به قاعده درء زمانی می‌تواند عدم ثبوت قصاص را ثابت کند که حقیقتاً در ثبوت و عدم ثبوت قصاص شبهه وجود داشته باشد. بدیهی است که اگر بنا بر مبنا رضایت و اکراه توسط وارث را موجب سقوط حق قصاص بدانیم، دیگر شبهه‌ای در سقوط قصاص باقی نخواهد ماند که به قاعده مذکور تمسک شود؛ چنان‌که اگر رضایت را مسقط قصاص ندانیم نیز شبهه‌ای در ثبوت حق قصاص وجود نخواهد داشت؛ لذا آنچه مهم و حیاتی است بررسی نقش رضایت مؤکد برآمده از اکراه

وارث است که آیا موجب سقوط حق استیفای قصاص از وی می‌شود یا نه؟

چهار. استناد به آیه شریفه «وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» (اسراء: ۳۳) به تنهایی نمی‌تواند مثبت حق قصاص وارث در فرض این نوشتار باشد؛ زیرا در آیه شریفه فوق، حق قصاص برای «ولی مقتول» ثابت دانسته شده است و در فرض مکروه بودن وارث در قتل مورث، آنچه محل تردید است، ولی دم بودن اوست. به عبارت دیگر، مسئله اصلی این نوشتار این است که آیا وارث، «ولی دم مستحق استیفای قصاص» محسوب می‌شود یا خیر؟ که به جهت رتبی مقدم بر استدلال به آیه شریفه فوق است؛ زیرا زمانی می‌توان به این آیه استناد جست که پاسخ پرسش فوق مثبت باشد.

پنج. دلایل مختلفی که در زمینه نقش رضایت مجنی‌علیه در اسقاط قصاص بیان شد نشان می‌دهد امکان فقهی اسقاط قصاص به واسطه رضایت مجنی‌علیه فراهم است؛ زیرا مهم‌ترین دلیلی که مانع پذیرش این امر می‌شود، عبارت است از عدم امکان اسقاط مالم‌یجب که تحقیقاً قابل مناقشه است؛ چه اینکه مصادیق مختلفی از اسقاط مالم‌یجب در فقه وجود دارد که نشان می‌دهد این گزاره فلسفی که «اسقاط مالم‌یجب به علت عدمی بودن ممکن نیست» از سوی فقها مورد اقبال قرار نگرفته است؛ همانند اینکه در منابع فقهی عفو از قصاص پیش از جنایت، (شهید اول، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۱) اسقاط دیه پیش از برداشتن عضو (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲، ص ۳۳۱)، ابراء پزشک توسط بیمار پیش از معالجه (تبریزی، ۱۴۲۸، ص ۵۹) و اسقاط حق قسم پیش از نکاح (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۶، ص ۳۶) پذیرفته شده‌اند که همگی می‌توانند مصداق اسقاط مالم‌یجب تلقی شوند. همچنین اینکه چنین اسقاطی زمانی رخ خواهد داد که سبب پدید آمده باشد نیز قابل اثبات نیست؛ چنان‌که در برخی از موارد فوق، سبب هم پدیدار نشده و درعین حال، اسقاط حق شده است. گذشته از این، برخی اشکالات جدی دیگر که نسبت به اسقاط قصاص با رضایت مجنی‌علیه مطرح شد، اساساً در زمینه اکراه وارث نسبت قتل مورث قابل طرح نیست؛ چنان‌که به عنوان مثال، برخی به این جهت که حق قصاص را حق اولیای دم دانسته بودند، مجنی‌علیه را جهت ابراز رضایت در این زمینه صالح ندانسته و معتقد بودند رضایت وی، رضایت

به اسقاط حق غیر است که وجهی ندارد. فارغ از صحت و سقم مقدمات چنین استنتاجی، این اشکال اساساً در خصوص موضوع این نوشتار مطرح نیست؛ زیرا در فرض نوشتار حاضر، این خود ولی دم، وارث و صاحب حق قصاص است که با اکراه دیگری به قتل مورثش، رضایت مؤکد خود را ابراز نموده و لذا اساساً بحث رضایت به اسقاط حق غیر مطرح نیست. براین اساس، اگر حقیقتاً اکراه شخص بر قتل مورث توسط وارث، مفید رضایت وی به جنایت رخ داده باشد - که حقیقتاً همین گونه است؛ بلکه ابلغ در این امر است - وارث پس از وقوع جنایت نمی تواند با تغییر موضع صد و هشتاد درجه ای در مقام ولی دم قرار گیرد و خود مطالبه گر قصاص باشد؛ قصاصی که موجب ترتب آن تهدید و اکراهی بوده که وی بر قاتل تحمیل کرده است.

شش. سقوط حق قصاص در فرض این نوشتار ناشی از رضایت مؤکد و مشدد صاحب حق قصاص به ارتکاب موجب قصاص است. در واقع، رضایت مشدد بر ارتکاب قتل مورث که در قالب اکراه متجلی شده، به سقوط حق قصاص از او انجامیده است؛ چه اینکه رضایت به موجب قصاص به حق قصاص هم سرایت خواهد کرد. دقیقاً از همین رو، آن دسته از فقهای (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۸۵) که در زمینه اکراه دیگری بر قتل خود، معتقد شده اند که قصاص از قاتل ساقط خواهد شد - علی رغم اینکه مقتول به «قتل خود» رضایت داده نه مستقیماً به «سقوط حق قصاص از قاتل» - به این پیش فرض نظر داشته اند که نمی توان سرایت «رضایت به موجب قصاص» را به «اسقاط حق قصاص» انکار نمود و میان آنها تفکیک قائل شد. براین اساس، آنگاه که وارث با اکراه بر قتل مورث خود، مکره را به قتل وامی دارد، این رضایت به قتل در حکم رضایت به اسقاط حق قصاص هم تلقی می شود و به نوعی با واداشتن دیگری بر ارتکاب موجب قصاص، صلاحیت خود را برای احقاق حق قصاص سلب می کند.

نتیجه گیری

در صورتی که وارث، شخصی را بر قتل مورث خویش اکراه نماید، در اینکه وارث می تواند به مثابه ولی دم، مطالبه قصاص نماید و شخص مکره را در حالی که خود وی

او را اکراه کرده، قصاص نماید یا نه؟ دو احتمال کلی وجود دارد: بر اساس احتمال نخست وارث حق استیفای قصاص را داراست؛ چه اینکه اولاً: استیفای قصاص، حق طبیعی و شرعی وی است که خداوند در آیه ۳۳ سوره اسراء برای اولیای دم جعل نموده است؛ ثانیاً: رضایت وارث به قتل مورث که در قالب اکراه متجلی شده، رضایت به امر نامشروع است و نمی‌تواند منشأ اثر شرعی و از آن جمله اسقاط قصاص گردد؛ ثالثاً: اسقاط قصاص پیش از قتل، مصداق اسقاط مال می‌باشد. اما فرضیه دوم در خصوص مسئله فوق این است که وارث حق قصاص مکره را ندارد؛ زیرا اولاً: رضایت مؤکد وی به قصاص که در قالب اکراه بروز یافته است، موجب سقوط حق استیفای آن می‌شود؛ چنان‌که در موارد مشابه در فقه همین‌گونه است؛ ثانیاً: با اکراه قاتل به قتل مورث، وارث به نوعی مسبب قتل وی قلمداد خواهد شد و لذا صلاحیت ولایت دم را از خود سلب نموده است. ثالثاً: در چنین حالتی تردید در ثبوت قصاص، موجب جریان قاعده درء است. در این نوشتار، با نقد و بررسی ادله ارائه شده از هر دو طرف، این نتیجه حاصل شده که ادله احتمال نخست قابل پاسخ‌گویی بوده و درعین حال اکراه وارث بر قتل مورث در واقع اقدامی فراتر از رضایت دادن به ارتکاب قتل است و این در حالی است که رضایت در مواردی که قابل تنظیر با این موضوع است، مسقط قصاص به شمار می‌رود. براین‌اساس، شخصی که خود زمینه قتل دیگری را در قالب اعمال اکراه، فراهم ساخته و بدین ترتیب نقش تعیین‌کننده در قتل ایفا کرده، نمی‌تواند در جایگاه مطالبه‌گر قصاص مقتول بنشیند و شخصی را که خود به ارتکاب قتل واداشته قصاص نماید.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. ابن بابویه، علی بن حسین (۱۳۷۷ش). *الخصال*. (محمدباقر کمره‌ای، مترجم)، تهران: کتابچی.
 ۲. ابن فهد حلی، جمال‌الدین (۱۴۰۷ق). *المهذب البارع*. قم: جامعه مدرسین.
 ۳. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۹ق). *مجمع الفائدة*. قم: جامعه مدرسین مؤسسه نشر آثار اسلامی.
 ۴. اصفهانی، شیخ محمدحسین (۱۴۱۸ق). *حاشیه مکاسب*، قم: محقق.
 ۵. امامی، سید حسن (۱۳۷۳ش). *حقوق مدنی*. تهران: کتاب‌فروشی اسلامی.
 ۶. بجنوردی، سید محمد (۱۳۷۲ش). *قواعد فقهیه*. تهران: میعاد.
 ۷. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۲۸ق). *تنقیح مبانی الاحکام*. قم: دار الصدیقه الشهیده علیه السلام.
 ۸. جواد آملی، عبدالله (۱۳۶۳ق). *خمس رسائل*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
 ۹. حسینی شیرازی، سیدمحمد (بی‌تا). *القصاص*. قم: دارالقرآن.
 ۱۰. حلی، جعفر بن حسن (محقق) (۱۴۰۸ق). *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
 ۱۱. خویی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۱ش). *مبانی تکملة المنهاج*. (علیرضا سعید، مترجم)، تهران: انتشارات خرسندی.
 ۱۲. روحانی، سیدمحمدصادق (۱۴۱۴ق). *فقه الصادق*. قم: مؤسسه دارالکتاب.
 ۱۳. زراعت، عباس (۱۳۷۹ش). *شرح قانون مجازات اسلامی بخش قصاص*. تهران: انتشارات ققنوس.
 ۱۴. سبزواری، سید عبد‌الاعلی (۱۴۱۳ق). *مهذب الأحکام*. قم: مؤسسه المنار.
 ۱۵. سرخسی، محمد بن أحمد بن أبی سهل شمس الأئمة (۱۴۰۶ق). *المبسوط*. بیروت: دارالمعرفة.
 ۱۶. الشربینی، محمد (۱۳۷۷ش). *مغنی المحتاج*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ۱۷. الشروانی، عبدالحمید (بی‌تا). *حواشی شروانی*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
 ۱۸. شهید اول، محمد بن مکی (بی‌تا). *القواعد و الفوائد*. (مهدی صانع، مترجم)، قم: مکتبه المفید.
 ۱۹. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۳ق). *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*. قم: مؤسسه معارف اسلامی.
 ۲۰. شهیدی، مهدی (۱۳۶۸ش). *سقوط تعهدات*. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
 ۲۱. الصدوق، ابوجعفر محمد (۱۴۱۳ق). *من لا یحضره الفقیه*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۲۲. طباطبایی، علی (۱۳۰۷ش). *ریاض المسائل*. بیروت: انتشارات مؤسسه آل‌ال‌بیت علیهم السلام.
 ۲۳. عاملی، شیخ حر (۱۴۰۱ق). *وسائل الشیعه*. تهران: المکتبه الاسلامیه.
 ۲۴. عاملی، محمد (بی‌تا). *الدروس الشرعیه*. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
 ۲۵. عاملی، محمد بن مکی (شهید اول) (بی‌تا). *ذکری الشیعه فی احکام الشریعه*. قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت علیهم السلام.
 ۲۶. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳ق). *قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام*. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.

۲۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۰ش). *شفعه-وصیت-ارث*. تهران: انتشارات دادگستری.
۲۸. کاشانی، ابوبکر (۱۳۸۷ش). *بلدائع الصنائع*. قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۵ش). *الکافی*. (صادق حسن زاده، مترجم)، تهران: قائم آل محمد علیه السلام.
۳۰. گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۶ش). *بایسته‌های حقوق جزای عمومی*. تهران: میزان.
۳۱. مجلسی، محمدباقر (۱۳۹۲ش). *بحار الأنوار*. تهران: نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور، مؤسسه انتشارات کتاب نشر.
۳۲. مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین (۱۴۱۵ق). *التقصاص علی ضوء القرآن و السنة*. قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۳۳. مسعودی، سید اسدالله (۱۳۷۸ش). *شرح کتاب ارث*. قم: انتشارات در راه حق.
۳۴. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق). *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح الازهار*. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم.
۳۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۲ش). *النکاح*. قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام.
۳۶. ——— (۱۴۲۲ق). *بحوث فقهیه هامة*. قم: مدرسه الإمام علی بن ابی‌طالب علیه السلام.
۳۷. میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۸۷ش). *جرایم علیه اشخاص*. تهران: نشر میزان.
۳۸. نجفی، محمدحسن (۱۳۹۸ش). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*. تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
۳۹. یزدی، سید محمدکاظم (۱۳۷۰ش). *حاشیه مکاسب*. قم: اسماعیلیان.

مقالات

۴۰. آقای‌نیا، حسین؛ عالمی طامه، محمد مهدی (۱۳۹۰ش، تابستان). تأثیر رضایت پیشین مجنی‌علیه در سقوط قصاص و دیه. *فصلنامه حقوق اسلامی*. ۸ (۲۹)، ۱۱۱-۱۳۱.
۴۱. حاجی‌تبار، حسن؛ فلاح، امین (۱۳۹۶ش، بهار). حکم اکراه به قتل و مستندات آن در فقه امامیه و حقوق ایران. *پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی*. ۱۳ (۴۷)، ۷۱-۹۲.
۴۲. محمودی، فیروز (۱۳۷۸ش، بهار). قاعده درء و تطبیق آن با تفسیر شک به نفع متهم در حقوق موضوعه. *فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق*. شماره ۹، ۱۶۰-۱۲۳.
۴۳. قدسی، سید ابراهیم؛ پرستش، عبدالله (۱۳۹۹ش، زمستان). جایگاه فقهی حقوقی اکراه در جنایت علیه تمامیت جسمانی در حقوق کیفری ایران و فرانسه. *پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی*. ۱۷ (۶۲)، ۱۵۴-۱۳۵.